

بازخوانی مسئله عبادیت و مالکیت در وقف

مبنتی بر اصطلاح‌شناسی حدیثی*

- جواد ابروانی^۱
- سهیلا پیروزفر^۲
- زهرا حسین‌زاده^۳
- رضا حق‌پناه^۴

چکیده

مسئله عبادیت وقف و نیز مالکیت آن در میان فقیهان همواره محل گفتگو بوده است. در حالی که عموم قدما، وقف را نیازمند قصد قربت دانسته‌اند، بسیاری از متأخران، آن را توصلی شمار کرده‌اند؛ چنان که در تعیین مالک عین موقوفه نیز آراء گوناگون و متضادی وجود دارد. از سوی دیگر، بسیاری از فقیهان متأخر، وقف را «عقد» لازم برشمرده و حتی لزوم ناشی از عقد را دلیلی بر عدم

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۱ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۲/۱۷.

۱. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه علوم اسلامی رضوی (نویسنده مسئول) (irvani_javad@yahoo.com).
۲. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد (spirouzfard@um.ac.ir).
۳. کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث (zhs.ma2016@gmail.com).
۴. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه علوم اسلامی رضوی (haghpanah@razavi.ac.ir).

اشتراط قصد قربت در آن دانسته‌اند. این در حالی است که عموم فقیهان پیشین، اشاره‌ای به «عقد» بودن آن نکرده‌اند.

این نوشتار، که به شیوه توصیفی تحلیلی و روش کتابخانه‌ای سامان یافته، تلاش کرده است ضمن ارائه اختصارگونه نظرات و ادله، به تبیین و تحلیل مستدل آن‌ها بپردازد. توجه به این نکته کلیدی که وقف در عموم روایات، با واژه «صدقه» بیان می‌شده است، به همراه شواهد و قرائنی که وقف را از سایر مصداق‌های صدقه متمایز می‌سازد، منتج به این می‌شود که از یک سو وقف، نوعی «ایقاع لازم» و نیازمند قصد قربت است و برگشت‌ناپذیری در آن نیز به همین سبب می‌باشد و از سوی دیگر، عین موقوفه پس از وقف، به مالکیت اعتباری خداوند داخل می‌شود. همچنین این تحقیق نشان می‌دهد که چگونه وقف، از «صدقه مشروط به قصد قربت» نزد عموم قداما، به «عقد لازم غیر مشروط به قصد قربت» نزد بسیاری از متأخران تبدیل شده است.

واژگان کلیدی: وقف، عبادیت وقف، مالکیت در وقف.

۱. طرح بحث

از جمله مسائل محل بحث در باب وقف، مسئله عبادیت آن است؛ آیا وقف، امری عبادی است و به سان دیگر عبادات، نیازمند قصد قربت است؟ یا توصلی بوده و صحت آن مشروط به قصد قربت نمی‌باشد؟ بسیاری از فقیهان متأخر، وقف را بر خلاف صدقه مندوبه، مشروط به قصد قربت نمی‌دانند. مسائلی همچون برگشت‌پذیری در وقف نیز مبتنی بر این بحث است؛ چه، در صورت اثبات عبادیت وقف، رجوع واقف به وقف امکان‌پذیر نخواهد بود. دلیل آن نیز این است که مقصود از افعال مشروط به قصد قربت -همچون صدقه مندوبه- رسیدن به اجر و پاداش اخروی است که با انجام آن حاصل شده است، و از آنجا که جمع بین عوض و معوض شدنی نیست، امکان بازگشت و پس گرفتن معوض (مانند مال صدقه داده شده) وجود ندارد (بحرانی، بی‌تا: ۲۶۲/۲۲). در غیر این صورت، مانع اصلی برگشت‌پذیری برداشته می‌شود و باید سراغ دیگر موانع احتمالی و دلایل اثبات لزوم این عقد رفت. از سوی دیگر، مسئله مالکیت در وقف و مالک عین موقوفه، سخت محل اختلاف است و دیدگاه‌های متنوعی در این زمینه وجود دارد. حال آیا بین عبادیت وقف و مالکیت آن رابطه وجود دارد؟ این نوشتار

تلاش می‌کند با بررسی مسئله مالکیت در وقف و تحلیل روایات مرتبط، به پرسش‌های بالا پاسخ دهد.

فرضیه تحقیق آن است که اگر اصطلاح‌شناسی واژه «صدقه» در روایات به عنوان واژه کلیدی در این موضوع، به درستی انجام گیرد، مسئله عبادیت و مالکیت در وقف را حل می‌کند، رابطه این دو را روشن می‌سازد و به اختلافات فقهی در این عرصه پایان می‌دهد.

۲. نکات مقدماتی

رسیدن به دیدگاهی استوار درباره پرسش‌های یادشده، نیازمند یادکرد چند مقدمه و تحلیل و نتیجه‌گیری در موضوعاتی چند است:

۱-۲. نقدگونه‌ای بر دیدگاه‌ها درباره مالکیت در وقف

درباره نوع مالکیت وقف، دیدگاه‌های گوناگونی بین فقیهان وجود دارد که همراه با نقدهایی بر آن‌ها، به اختصار بیان می‌شود:

دیدگاه اول: موقوفه ملک واقف است؛ چرا که وقف، اخراج مال از ملک خود و وارد کردن آن به مالکیت دیگران نیست؛ بلکه تقیید مالکیت مطلقه انسان است، به گونه‌ای که خرید و فروش، هبه و ارث انجام نمی‌شود. شمار اندکی از شیعه (نجفی، ۱۳۶۵: ۸۸/۲۸) و اهل سنت (کاشانی حنفی، ۱۴۰۹: ۲۱۹/۶؛ نیز ر.ک: ابن قدامه، بی‌تا: ۱۸۸-۱۸۷/۶)، این نظریه را باور دارند.

این دیدگاه، نقدپذیر است؛ چه، بقای مالکیت موقوفه بر ملک واقف، با نصوص موجود در مورد وقف و نیز ویژگی‌ها و لوازم «مالکیت» ناسازگار می‌باشد. در این نصوص آمده است: «صَدَقَةٌ... لَا تَبَاعُ وَلَا تُوهَبُ»^۱ (کلینی، ۱۳۶۷: ۳۹/۷). به کارگیری واژه «صدقه» در مورد وقف و همراهی آن با عبارت «الصدقة لله»^۲ (همان: ۳۱/۷)، با مالکیت واقف بر آن همخوانی ندارد؛ چنان که نفی ویژگی‌ها و لوازم مالکیت یعنی

۱. «صدقه‌ای... که فروخته و هبه نمی‌شود».

۲. «صدقه از آن خداوند است».

جواز بیع و هبه از عین موقوفه نیز نشانه خروج آن از مالکیت واقف می‌باشد. حقوق دانان پنج ویژگی را برای نهاد مالکیت بیان کرده‌اند: ۱. تداوم (محدود نبودن به زمانی خاص، بر خلاف اجاره)؛ ۲. انحصاری بودن (تعلق تمام منافع و هزینه‌های استفاده از ملک به مالک)؛ ۳. انتقال‌پذیری (از راه بیع، هبه، ارث و...؛ ۴. امنیت (از تصرف غیر)؛ ۵. عمومیت (در تصرفات قانونی) (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۰: ۹۰). بدیهی است که بسیاری از این ویژگی‌ها در موقوفه نسبت به واقف وجود ندارد. از سوی دیگر، التزام به اصل مالکیت (برای واقف) بدون التزام به لوازم آن، حتی اگر با مفهوم و ماهیت مالکیت منافاتی نداشته باشد، بی‌ثمر و نوعی کاربرد الفاظی عاری از مفاهیم واقعی آن است، و التزام به لوازم آن نیز با حکمت وقف و آثار مورد انتظار از آن سازگار نیست.

بر همین اساس، باقی ماندن موقوفه بر ملک واقف، خلاف مشهور فقهاست (طوسی، ۱۴۱۷: ۵۳۹/۳-۵۴۰) و طبق گزارش صاحب جواهر، تنها ابوالصلاح حلبی آن را باور داشته است (نجفی، ۱۳۶۵: ۹۰/۲۸).

باور به دیدگاه مذکور از سوی برخی فقیهان، از آنجا ناشی شده که در روایت مشهور نبوی درباره وقف آمده است: «حَبَسَ الْأَصْلَ وَسَبَّلَ الثَّمَرَةَ»^۱ (ابن ابی‌جمهور احسائی، ۱۴۰۳: ۲۶۰/۲) و چنین تصور شده که مقصود از «تحبیس اصل»، بقای مالکیت آن برای واقف است. این در حالی است که تحبیس اصل، به غیر قابل انتقال بودن آن با فروش، هبه و ارث توسط موقوف‌علیهم اشاره دارد، نه به بقای آن بر ملک واقف (ر.ک: طوسی، ۱۴۱۷: ۵۴۰/۳).

دیدگاه دوم: موقوفه در مالکیت موقوف‌علیهم قرار دارد؛ چه در وقف عام و چه در وقف خاص. این نظریه، دیدگاه بسیاری از فقیهان است (همو، بی‌تا: ۲۸۷/۳؛ ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰: ۱۵۴/۳؛ محقق حلی، ۱۴۰۹: ۴۵۰/۲؛ علامه حلی، ۱۴۲۰: ۲۹۰/۳-۲۹۱؛ نجفی، ۱۳۶۵: ۸۸-۸۹/۲۸؛ ابن قدامه، بی‌تا: ۱۸۹/۶-۱۹۰).

این دیدگاه نیز نقدپذیر است؛ چه، مستفاد از ادله و اطلاقات باب وقف، مانند: «حَبَسَ الْأَصْلَ وَسَبَّلَ الثَّمَرَةَ»، صرفاً این است که پس از وقف، موقوفه از ملک مالک

۱. «اصل را نگه دار و منفعت را [برای موقوف‌علیه] مباح کن».

خارج می‌شود؛ اما اینکه وارد ملک موقوف‌علیهم شود، از ادله قابل اثبات نیست. بلکه ظاهر جمله «تحییس الأصل» می‌رساند که اصل مال، حبس شده و مالک و غیر مالک ممنوع‌التصرف در آن هستند و این، با ملکیت موقوف‌علیهم نمی‌سازد (غروی نائینی و دیگران، ۱۴۲۱: ۳۳۸).

از سوی دیگر، مالکیت موقوف‌علیهم بر وقف به سان مالکیت واقف، از این جهت که ویژگی‌های مالکیت همچون جواز بیع و هبه و توارث را ندارد نیز صحیح به نظر نمی‌رسد؛ چنان که پیشتر اشاره گردید.

آنچه به عنوان دلیل برای این دیدگاه یاد شده، آن است که اگر کسی آن را غصب کند، «ضامن» موقوف‌علیهم است و ممنوعیت بیع، دلیل عدم مالکیت نیست؛ چرا که در رهن نیز راهن با وجود مالکیت بر رهن، حق بیع آن را ندارد (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰: ۱۵۴/۳). این دلیل نااستوار می‌نماید؛ چه، ضامن در مواردی همچون مستأجر نیز وجود دارد؛ یعنی اگر کسی عین مستأجره را غصب کند، ضامن مستأجر است، در حالی که مستأجر مالکیتی بر عین مستأجره ندارد. این در حالی است که هیچ یک از ویژگی‌های مالکیت برای موقوف‌علیهم ثابت نیست و صرف جواز انتفاع، اعم از مالکیت می‌باشد. دیدگاه سوم: وقف، فکّ ملک است و موقوفه، مالک ندارد (طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹: ۳۴۷/۶؛ موسوی خمینی، ۱۳۶۳: ۱۳۴/۳-۱۳۶).

روشن است که فکّ ملک با ادله سازگار نیست؛ چه، هر گاه بنای مسجد خراب شود و اجزایی همچون درب و پنجره آن قابل استفاده نباشد، فروش و هزینه کردن بهای آن در تجدید بنای مسجد جایز است، در حالی که اگر از قبیل فکّ ملک می‌بود، بیع آن جایز نبود؛ چرا که بیع جز در ملک روا نیست (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱: ۳۳/۲). عموم فقیهان نیز معتقدند که به لحاظ شرعی، مال بدون مالک وجود ندارد (نجفی، ۱۳۶۵: ۹۲/۲۸)، از این رو، گفته‌اند: مال بدون مالک، ملک امام است (میرزای قمی، ۱۴۱۳: ۱۲۳/۲).

از سوی دیگر، از روایات باب وقف - که در ادامه بخشی از آن‌ها می‌آید - صرفاً استفاده می‌شود که عین موقوفه از مالکیت مالک خارج می‌شود؛ اما دلالت ندارند که بدون مالک باقی خواهد ماند. بنابراین فکّ ملک، فاقد دلیل است.

قیاس وقف به عتق رقبه نیز قیاس مع الفارق است؛ چه، عبد پس از عتق آزاد می‌شود و فرد آزاد، مال نیست تا تحت مالکیت درآید و مالک داشته باشد، در حالی که عین موقوفه، همچنان مال است و نیازمند مالک.

دیدگاه چهارم: این دیدگاه تفصیلی است. بسیاری از فقیهان معتقدند که مالک در وقف بر جهات عامه -مانند مسلمانان، فقیران و...- خداوند است و در وقف بر معین (خاص)، موقوف‌علیهم. وقف بر مسجد نیز فکّ ملک می‌باشد (علامه حلی، ۱۴۱۲: ۳۹۴/۲؛ عاملی جزینی، ۱۴۱۲: ۲۷۷/۲؛ عاملی جبعی، ۱۴۱۳: ۳۷۷/۵؛ کرکی عاملی، ۱۴۰۸: ۶۴/۹). همچنین برخی از فقیهان شیعه در خصوص مساجد و مانند آن احتمال داده‌اند که ملک تشریحی و اعتباری خداوند باشد (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱: ۳۳/۲). برخی از اهل سنت نیز این دیدگاه را باور دارند (ر.ک: ابن قدامه، بی‌تا: ۱۹۰/۶)؛ چنان که به نظر برخی از فقیهان معاصر، وقف در مسجد، فکّ ملک، و در سایر موقوفات، ملک غیر طلق موقوف‌علیهم است (حسینی سیستانی، ۱۴۱۴: ۳۸۸/۲).

بدیهی است نقدهایی که بر دیدگاه‌های پیشین وارد بود، بر بخش‌های عمده این نظریات، که ترکیبی از آن‌ها با افزودن نکاتی جدید است، نیز وارد می‌باشد.

از سوی دیگر، برخی احتمال داده‌اند که وقف عام (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱: ۳۳/۲) یا وقف بر جهات عامه غیر از مسجد (عاملی جزینی، ۱۴۱۲: ۲۷۷/۲)، در واقع از نوع مالکیت همه مسلمانان باشد. لازمه دیدگاه دوم که موقوف‌علیهم را مالک می‌داند، در خصوص مواردی همچون مسجد که وقف بر مسلمانان است، نیز پذیرش مالکیت عمومی در بخشی از موقوفه‌هاست (ر.ک: نجفی، ۱۳۶۵: ۸۹/۲۸). این دیدگاه نیز فاقد هر گونه دلیلی است.

۲-۲. تحلیل مالکیت اعتباری الهی

«مالکیت» به طور کلی به دو نوع عمده تقسیم می‌شود: مالکیت حقیقی و مالکیت اعتباری. «مالکیت حقیقی» یعنی گونه‌ای ارتباط و وابستگی بین دو شیء که وجود و قوام مملوک، از جهت حدوث و بقا وابسته به مالک است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۴/۱). این نوع مالکیت، ویژه خداوند است. «مالکیت اعتباری» نیز نوعی ارتباط و قرارداد بین

مالک و شیء است که صحت تصرفات را موجب می‌گردد (همان: ۲۴/۱ و ۱۴۸/۳؛ موسوی خمینی، بی‌تا: ۱۳۰۹/۱).

حال این پرسش مطرح است که آیا مالکیت اعتباری، برای خداوند هم وجود دارد؟ یعنی آیا در بین دارایی‌ها و منابع، مصداقی وجود دارد که مالک اعتباری آن، خداوند باشد؟

برخی با تقسیم مالکیت اعتباری به دو گونه الهی و بشری، برای خداوند نیز مالکیت اعتباری (حقوقی) قرار داده‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۴۹/۳-۱۵۰). دلیل این مطلب نیز اختصاص یافتن بخشی از اموال به خداوند در تعبیراتی همچون ﴿لِلَّهِ حُمُسَهُ﴾^۱ (انفال / ۴۱) می‌باشد. همچنین در آیاتی، مساجد (جن / ۱۸) و از جمله خانه خدا (بقره / ۱۲۵؛ حج / ۲۶) به خداوند نسبت داده شده است که ممکن است «مالکیت» آن‌ها مدنظر باشد (قرطبی، ۱۴۰۵: ۱۱۴/۱۹). از آنجا که مساجد و از جمله مسجدالحرام به ملکیت اعتباری انسان‌ها در نمی‌آید، برخی احتمال داده‌اند ملکیت آن‌ها از نوع ملکیت تشریحی الهی باشد که در طول مالکیت حقیقی او قرار می‌گیرد (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱: ۳۳/۲).

در مقابل، برخی با انکار مالکیت اعتباری الهی (نجفی، ۱۳۶۵: ۹۰/۲۸) و حتی نامعقول دانستن آن، عبارت ﴿لِلَّهِ حُمُسَهُ﴾ (انفال / ۴۱) و ﴿قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ﴾^۲ (انفال / ۱) را بر اولویت و ولایت در تصرف حمل کرده‌اند (موسوی خمینی، ۱۳۶۸: ۱۹۶/۲). بیشتر عالمان اهل سنت (طبری، ۱۴۱۲: ۷۰۳/۱۰؛ جصاص، ۱۴۰۵: ۲۳۰/۴؛ فخرالدین رازی، ۱۴۲۰: ۴۸۵-۴۸۴/۱۵) و برخی عالمان شیعه، خمس را پنج بخش نموده و ذکر خدا را در آیه خمس بر تیمن یا تأکید سهم پیامبر ﷺ یا بیان قصد قربت حمل کرده‌اند (ر.ک: موسوی عاملی، ۱۴۱۰: ۳۹۶-۳۹۳/۵؛ سبزواری، بی‌تا: ۴۸۶/۳) و یا بیانگر لزوم مصرف در مصالح عمومی دین دانسته‌اند (رشید رضا، ۱۴۱۴: ۷/۱۰).

دیدگاه نخست استوارتر به نظر می‌رسد و ظاهر نصوص نیز با آن هماهنگ است؛ چه، در آیه خمس که اختصاص سهمی به خداوند در آن یاد شده است: ﴿لِلَّهِ حُمُسَهُ﴾ (انفال / ۴۱)، سهمی نیز برای «پیامبر ﷺ» و سهمی برای «ذی القربی» اختصاص یافته

۱. «یک پنجم آن برای خداست».

۲. «بگو انفال از آن خداست».

است و بر اساس روایات (ر.ک: حرّ عاملی، بی‌تا: ۳۵۶/۶-۳۵۷)، سهم خدا و رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به همراه سهم «ذی القربی»، به منزله «نیمی از خمس»، به «امام» ویژه می‌شود و «مالکیت امام» را شکل می‌دهد (ر.ک: علامه حلی، ۱۴۱۲: ۳/۳۵۴؛ صدر، ۱۳۸۲: ۲۸۲). بدیهی است که اگر ذکر خدا در آیه، بر تیمّن یا تأکید سهم پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا بیان قصد قربت حمل شود، دو سهم دیگر، «نیم خمس» نخواهد شد! بنابراین مالکیت اعتباری الهی بر بخشی از خمس باید پذیرفته شود. ضمن اینکه نمی‌توان از ظهور حرف «لام» در «الله» در موارد یادشده چشم‌پوشی کرد.

بر این اساس، مراد از مالکیت الهی بر خمس غنائم، مالکیت حقیقی نیست؛ زیرا این نوع مالکیت، بر کل غنائم و بلکه بر تمام هستی است. مفهوم ملکیت اعتباری الهی در اینجا آن است که مالکیت اعتباری مالک، نسبت به خمس مال سلب می‌شود و مصرف آن تحت فرمان الهی قرار می‌گیرد و پس از این مرحله به ملکیت اعتباری پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا امام عَلَيْهِ السَّلَام (طوسی، ۱۳۶۵: ۴/۱۲۵-۱۲۷؛ حرّ عاملی، بی‌تا: ۵۱۹-۵۰۹/۹؛ علامه حلی، ۱۴۱۲: ۳/۳۲۹) در خواهد آمد. نظیر همین مطلب درباره انفال: ﴿قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ﴾ (انفال/ ۱) و فیء: ﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ... فَلِلَّهِ...﴾^۲ (حشر/ ۷) نیز صادق است. در این موارد، مقصود بیان اختصاص سهمی از این اموال به خداوند است تا به وسیله پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در راه خدا مصرف گردد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۹/۲۰۳). درباره زکات در آیه ﴿وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ﴾^۳ (نور/ ۳۳) - در صورتی که منظور از «مال الله» زکات مال باشد- نیز این نکته صادق است (طوسی، ۱۴۱۷: ۶/۳۹۷؛ همو، بی‌تا: ۷/۴۳۴؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۵/۱۱۳).

۲-۳. تحلیل مفهوم «صدقه» به عنوان واژه کلیدی بیانگر مفهوم وقف در

روایات

هرچند در فقه اسلامی، برای بیان مفهوم وقف و احکام آن، به طور معمول از همین واژه استفاده می‌شود، در روایات به طور گسترده از واژه «صدقه» برای این منظور

۱. مقصود از فیء، زمین‌هایی است که کفار بدون جنگ آن را در اختیار مسلمانان قرار می‌دادند. این گونه اموال بخشی از انفال است.
۲. «آنچه خدا به پیامبرانش بازگرداند... اختصاص به خدا... دارد».
۳. «از مال خدا به آنان بدهید».

استفاده شده است؛ کاربردی که ریشه در تطور مفهومی واژه‌ها دارد و خود، زمینه برداشت‌های ناستواری را فراهم نموده که در ادامه خواهد آمد.

واژه «صدقه» در لغت از «صدق» گرفته شده که نقطهٔ مقابل «کذب» است (ر.ک: فراهیدی، ۱۴۰۸: ۵۶/۵؛ ابن منظور، ۱۴۱۰: ۱۰/۱۹۳). واژگان اشتقاق یافته از «صدق» هر کدام به گونه‌ای با مفهوم نخستین آن ارتباط دارند؛ دوست صمیمی را از آن روی «صَدِیق» (ر.ک: نور/ ۶۱) گویند که رفتار وی ادعای دوستی او را تصدیق می‌کند، و مهر زن را «صداق» (ر.ک: نساء/ ۴) گویند از آن جهت که پرداخت آن به سان هدیه‌ای نشانهٔ صدق ادعای مرد در عشق و علاقه به همسرش است (ر.ک: عسکری، ۱۴۱۲: ۳۱۰-۳۱۱).

واژه «صدقه» به مفهوم رایج آن، یعنی «هر آن چیزی که در راه رضای خدا به نیازمندان پرداخت شود» (زبیدی، ۱۴۰۹: ۴۰۵/۶) و نیز خود نشان راستی ادعای آدمی در ایمان به خدا و بندگی اوست. برخی از واژه‌شناسان که در آستانه قرآن قلم زده‌اند، کاربرد اصلی صدقه را در «پرداخت‌های مستحب و داوطلبانه» دانسته‌اند (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴: ۴۸۰؛ طریحی، ۱۴۰۸: ۵۹۷/۲).

واژهٔ صدقه در اصطلاح فقهی دو کاربرد دارد:

نخست به معنای عام که بین قدما شهرتی بیشتر داشته است (برای نمونه ر.ک: مفید، ۱۴۱۰: ۶۵۲؛ طوسی، ۱۴۱۷: ۱۵۵/۲؛ ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰: ۱۵۲/۳؛ عاملی جزینی، ۱۴۱۲: ۱/۲۲۸). در این کاربرد، صدقه به معنای هر گونه پرداخت مالی است که برای رضای خدا صورت پذیرد، خواه واجب باشد یا مستحب، و از این روی، زکات مال مصطلح، فطره، کفارات، نذورات، قربانی و انفاق‌های مستحب را شامل می‌شود. به همین جهت، در تقسیم‌بندی انفاق‌های مالی و نیز تعریف آن‌ها به سان «مقسم» و «جنس» قرار می‌گیرد؛ برای نمونه، یحیی بن سعید حلی، از فقیهان سدهٔ هفتم، صدقات را به دو گونهٔ واجب و مستحب تقسیم کرده و آنگاه تعداد صدقات واجب را ۱۶ مورد دانسته که از آن جمله‌اند: زکات مال و فطره، قربانی در حج، کفارات و دیات. صدقات مستحب را نیز ۲۸ عدد دانسته است (ر.ک: حلی، ۱۳۸۶: ۴۸-۵۰). از سوی دیگر، بسیاری از فقیهان در تعریف زکات چنین گفته‌اند: «صَدَقَةٌ مُقَدَّرَةٌ...» (صدقه با مقدار تعیین شده) و در توضیح آن یادآور شده‌اند که «صدقه» جنس است (ر.ک: عاملی جزینی، ۱۴۱۲: ۱/۲۲۸).

اردبیلی، ۱۴۰۵: ۶/۴؛ ابن فهد حلی، ۱۴۰۷: ۴۹۹/۱؛ عاملی جبعی، ۱۴۱۳: ۳۵۵/۱).

دوم به معنای خاص که همان انفاق مستحب است. در تعریف آن گفته‌اند: «تملیک عین بدون عوض به صورت داوطلبانه» (محقق حلی، ۱۴۱۰: ۱۵۹؛ فاضل آبی، ۱۴۱۰: ۵۵/۲). این معنا در عرف فقیهان متأخر و نیز جامعه غلبه پیدا کرده است. کاربرد قرآنی واژه «صدقه» نیز بسی گسترده است؛ آن‌سان که هر گونه کمک مالی به نیازمندان - خواه در قالب انفاق‌های واجب (ر.ک: توبه / ۶۰ و ۱۰۳) یا مستحب (ر.ک: توبه / ۷۹) - و نیز کمک‌های غیر مالی و احسان و گذشتن از حق (ر.ک: بقره / ۲۸۰؛ مائده / ۴۵) را شامل می‌شود و خصوصیت هر مورد به کمک قرائن قابل تشخیص است. بر این اساس، کاربرد قرآنی صدقه با اصطلاح فقهی اول آن، که بین قدما شهرت داشته است، نزدیک می‌باشد. با این حال، این واژه در قرآن به صورت خاص در مفهوم «وقف» به کار نرفته است.

در روایات - اما - کاربرد صدقه تا حدودی تطور یافته است. تأمل در روایات نشان می‌دهد که در عهد نبوی صلی الله علیه و آله «صدقه» به طور مطلق در مفهوم «کمک مالی برای رضای خدا» به کار می‌رفته است. لیک کاربرد آن در «زکات مصطلح فقهی» بسی فزونی داشته است. انبوه روایات منقول از رسول خدا صلی الله علیه و آله که در آن‌ها، صدقه به معنای زکات آمده، گواه این مدعاست (کلینی، ۱۳۶۷: ۴۹۷/۳؛ ابن حنبل، بی‌تا: ۱۱/۱-۱۲). با این حال، در همان دوران و از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله، با تسری دادن ملاک آن به احسان‌های غیر مالی، آن‌سان که نزد اصولیان به عنوان «حکومت توسعه‌ای» مطرح است (ر.ک: عراقی، ۱۴۰۵: ۲۴-۲۲/۲ و ۱۳۲؛ غروی نائینی، ۱۴۰۹: ۱۹/۳)، به هر گونه کار مثبتی که برای رضای خدا انجام گیرد، صدقه اطلاق گردید (حرّ عاملی، بی‌تا: ۲۹۲-۲۹۳). چنان که گاه واژه یادشده درباره «وقف» نیز به کار رفته و از آن با تعبیر «صدقه جاریه» (ر.ک: ابن ابی‌جمهور احسائی، ۱۴۰۳: ۵۳/۲؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۳/۲؛ ابن حنبل، بی‌تا: ۲۷۲/۲؛ نسائی، ۱۳۴۸: ۲۵۱/۶) یاد شده است. لیک این استعمال همراه با قرینه بود.^۱ بنابراین هر جا در روایات نبوی واژه صدقه بدون قرینه به کار رفته، به مفهوم «مطلق انفاق مالی، اعم از

۱. وصف «جاریه» در این روایات، خود قرینه کاربرد آن در وقف است، گو اینکه می‌توان گفت در اینجا نیز مفهوم عامی مراد است که وقف هم جزء آن است.

واجب و مستحب» است، ولی انصراف به «زکات مصطلح فقهی» دارد.

در زمان حضرت امیر علیه السلام به تدریج استعمال آن در «وقف» فزونی یافت، لیک بدان حد نرسید که بدون قرینه به کار رود. در وقف‌نامه‌های علی علیه السلام واژه صدقه با قرینه‌هایی همچون «لَا تُبَاعُ وَلَا تُورَثُ»^۱ و «بَتَّةً بَتْلًا»^۲ (ر.ک: ابن منظور، ۱۴۱۰: ۷/۱۱ و ۴۲) به کار رفته است؛ برای نمونه:

«قَسَمَ نَبِيُّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْفَيْءَ، فَأَصَابَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرْضًا فَاحْتَفَرَ فِيهَا عَيْنًا فَخَرَجَ مَاءٌ يَبِيعُ فِي السَّمَاءِ كَهَيْئَةِ عُنُقِ الْبَعِيرِ، فَسَمَّاهَا يَبِيعُ، فَجَاءَ الْبَشِيرُ يُبَشِّرُ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَشِّرِ الْوَارِثَ، هِيَ صَدَقَةٌ بَتَّةً بَتْلًا فِي حَجِيجِ بَيْتِ اللَّهِ وَعَابِرِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُبَاعُ وَلَا تُوهَبُ وَلَا تُورَثُ» (کلینی، ۱۳۶۷: ۵۴۷/۷-۵۵)؛ پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فیئ را تقسیم نمود. پس به علی علیه السلام زمینی رسید و حضرت چشمه‌ای در آن حفر کرد که آبی از آن خارج شد و چونان گردن شتر به آسمان می‌جوید. پس نام آن را «یبیع» نهاد. پس آنگاه که بشیر آمد تا بشارت دهد، فرمود: به وارث مژده ده که این [چشمه]، صدقه‌ای [وقفی] است جدای از مال مالک، در راه حجج خانه خدا و پویندگان راه او فروخته نمی‌شود، هدیه داده نمی‌شود و به ارث نمی‌رسد.

اما در زمان امام باقر و امام صادق علیهما السلام کاربرد واژه صدقه در مفهوم «وقف» چنان رواج پیدا کرد که حتی بدون قرینه صریح در لفظ نیز به کار می‌رفت. نمونه‌هایی -همراه با قرینه و بدون آن- را بنگرید:

۱. عجلان بن ابی صالح گوید: امام صادق علیه السلام بر من چنین املا کرد:

«... هَذَا مَا تَصَدَّقَ اللَّهُ بِهِ فَلَانٌ بَنُ فَلَانٍ وَهُوَ حَيٌّ سَوِيٌّ يَدَارِهِ الَّتِي فِي بَيْتِي فَلَانٍ يَحْدُودِهَا صَدَقَةٌ لَا تُبَاعُ وَلَا تُوهَبُ وَلَا تُورَثُ حَتَّى يَرْتَهَا وَارِثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (همان: ۳۹/۷)؛ این چیزی است که فلانی در حالی که زنده و سالم است، به وسیله آن خانه‌اش را با حدودش در فلان منطقه برای خدا صدقه داده است؛ صدقه‌ای [وقفی] که فروخته نمی‌شود، هبه نمی‌گردد و به ارث نمی‌رسد تا اینکه وارث آسمان‌ها و زمین آن را به ارث برد.

۲. امام صادق علیه السلام فرمود:

۱. «فروخته نمی‌شود و به ارث نمی‌رسد».
 ۲. «آن را [از ملک مالک] قطع کرد و جدا ساخت».

«لَيْسَ يُبْعَثُ الرَّجُلُ بَعْدَ مَوْتِهِ مِنَ الْأَجْرِ إِلَّا ثَلَاثَ خِصَالٍ: صَدَقَةٌ أُجْرَاهَا فِي حَيَاتِهِ فَهِيَ تَجْرِي بَعْدَ مَوْتِهِ...» (همان: ۵۶/۷)؛ آدمی پس از مرگش پاداشی را در پی ندارد، مگر از سه مورد: صدقه‌ای [وقفی] که در زمان حیاتش به جریان اندازد که پس از مرگش نیز در جریان می‌باشد....

۳. نمونه سوم:

«أوصى أبو الحسن عليه السلام بهذه الصدقة: هذا ما تصدق به موسى بن جعفر عليه السلام، تصدق بأرضه في مكان كذا وكذا كلها...» (صدوق، ۱۴۰۴: ۲۹۴/۴)؛ امام کاظم عليه السلام به این صدقه [وقف] وصیت نمود: این چیزی است که موسی بن جعفر به وسیله آن، تمامی زمینش در فلان مکان را صدقه داد....

۴. نمونه چهارم:

«عَنْ جَمِيلٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: الرَّجُلُ يَتَصَدَّقُ عَلَى وُلْدِهِ بِصَدَقَةٍ وَهُمْ صِبَاغٌ. أَلَمْ لَهُ أَنْ يَرْجِعَ فِيهَا؟ قَالَ: لَا، الصَّدَقَةُ لِلَّهِ عز وجل» (کلینی، ۱۳۶۷: ۳۱/۷)؛ جمیل گوید: به امام صادق عليه السلام گفتم: مردی برای فرزندانش صدقه‌ای [وقفی] قرار داد، در حالی که آنان صغیرند. آیا حق رجوع به آن را دارد؟ فرمود: خیر، صدقه از آن خداوند عز وجل است.

صدقه در روایت نخست به قرینه «لا تُبَاعُ ولا توهب...»، در روایت دوم به قرینه «تجرى بعد موته» و در حدیث سوم به جهت نسبت دادن آن به مکان (بأرضه) - آن‌سان که برخی حدیث‌پژوهان نیز تصریح کرده‌اند (ر.ک: فیض کاشانی، ۱۴۰۹: ۵۶۰/۱۰) - ظهور در وقف دارد، چنان که در آخرین حدیث نیز این نکته صادق است؛ زیرا صدقه پدر بر فرزند به مفهومی جز وقف، معقول به نظر نمی‌رسد. افزون بر این می‌توان از روایاتی یاد نمود که امام عليه السلام عموم آب‌های مکه و اطراف آن را صدقه می‌داند (ر.ک: همان: ۱۹۵/۱۰-۱۹۶).

این گونه است که فقیهان پیشین همچون شیخ طوسی، وقف و صدقه را یکی دانسته‌اند (طوسی، بی‌تا: ۵۹۶؛ نیز ر.ک: ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰: ۱۶۰/۳)، که مرادشان کاربرد روایی آن‌هاست و حتی به گفته شیخ مفید در *المقنعه*، اطلاق اصلی و کاربرد واژه صدقه در صدر اول، همان وقف بوده است (مفید، ۱۴۱۰: ۶۵۲؛ نیز ر.ک: بحرانی، بی‌تا:

۱۵۴/۲۲-۱۵۵). نیز هم او (مفید، ۱۴۱۰: ۶۵۲) و هم ابن ادریس (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰: ۱۵۲/۳) با عبارت «الْوَقُوفُ فِي الْأَصْلِ صَدَقَاتٌ» رابطه وقف و صدقه را بیان کرده‌اند. بر این اساس می‌توان گفت که کاربرد «صدقه» در این روایات، در دو معنا بسیار رایج بوده است: وقف، و کمک مالی به محرومان (اعم از واجب و مستحب). بنابراین هر گاه بدون هیچ گونه شاهد و قرینه‌ای به کار رود، مجمل خواهد بود (ر.ک: بحرانی، بی‌تا: ۲۶۷/۲۲؛ ایروانی، ۱۳۹۴: ۲۹-۴۳).

۳. برداشت‌های ناستوار از مفهوم صدقه در روایات

بی‌توجهی به اصطلاح خاص روایات در خصوص کاربرد واژه «صدقه»، برداشت‌های ناستواری را موجب گشته است: برای نمونه، فیض کاشانی در *وافی ذیل باب «إِنَّ الزَّكَاةَ لَا تَحُلُّ لِبَنِي هَاشِمٍ إِلَّا مَمَّنْ هُوَ مِنْهُمْ أَوْ عِنْدَ الضَّرُورَةِ»* این روایت حلبی را آورده است (فیض کاشانی، ۱۴۰۹: ۱۹۷/۱۰):

«إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ جَعَلَتْ صَدَقَاتِهَا لِبَنِي هَاشِمٍ وَبَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ» (صدوق، ۱۴۰۴: ۳۸/۲)؛ فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ صدقاتش را برای بنی‌هاشم و بنی‌عبدالمطلب قرار داد.

در حالی که به نظر می‌رسد مراد از صدقه در این روایت، وقف باشد نه زکات؛ چنان که از روایات باب «صَدَقَاتُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَفَاطِمَةَ وَالْأُتْمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَوَصَايَاهُمْ» (کلینی، ۱۳۶۷: ۴۷/۷-۵۰؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۹: ۱۰/۵۵۷-۵۶۳) به طور کامل پیداست. کلینی پیش از روایت یادشده، حدیثی آورده که می‌تواند قرینه بر این مطلب باشد؛ چه، در آن نسبت به مواردی از میراث رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ تصریح به «وقف» شده است (کلینی، ۱۳۶۷: ۴۷/۷). جالب اینجاست که فیض کاشانی روایت یادشده را -به طریقی دیگر- در این باب هم یاد کرده و ذیل آن چنین نگاهشده است:

«مَقْصُودُ أَزْ صَدَقَةٍ، وَفَقْدُ اسْتِ... وَاطْلَاقُ صَدَقَةٍ بَرِ وَفَقْدِ، بَيْنَ آنَانَ شَايِعٍ وَتَعَارَفِ بُوْدَةٍ اسْتِ» (فیض کاشانی، ۱۴۰۹: ۱۰/۵۵۷).

مؤید این نکته آن است که در گزارش‌های تاریخی، به مالکیت حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ

۱. «زکات برای بنی‌هاشم حلال نیست، جز از طرف خودشان یا هنگام ضرورت».

بر آن مقدار اموال زکوی که زکات واجب به آن تعلق بگیرد، اشاره نشده است. همچنین روایات مربوط به فضیلت، پاداش و آثار مثبت دنیوی و اخروی صدقه و ترغیب به آن به طور عموم در باب «صدقه مندوبه» یاد شده است (برای نمونه ر.ک: اردبیلی، ۱۴۰۵: ۲۸۵/۴؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۹: ۳۸۷/۱۰-۳۹۷). از طرفی، حرّ عاملی روایات مربوط به «صدقه زن بدون اذن شوهر» را -برای مثال- در «کتاب الوقوف والصدقات» آورده است، نه در بحث صدقه مندوبه! (ر.ک: حرّ عاملی، بی‌تا: ۲۳۳/۳)؛ در حالی که هیچ دلیلی بر این انحصار و تخصیص وجود ندارد. «وقف» نیز امری مندوب است و استعمال صدقه به معنای وقف نیز فراوان. بنابراین دست کم باید این گونه روایات را به وقف نیز تسری دارد.

۴. اثبات فرضیه و پاسخ به پرسش‌ها

پس از یادکرد سه مقدمه مورد نیاز و مبتنی بر مقدمه دوم و سوم، اکنون به اثبات فرضیه و پاسخ به پرسش‌های تحقیق پرداخته می‌شود:

۴-۱. مالکیت عین موقوفه

دیدگاه قابل اثبات در این باره آن است که در تمامی موارد، عین موقوفه پس از وقف، نه ملک موقوف علیهم می‌شود و نه فکّ ملک، و به طور قطع، ملک واقف هم نیست و او موقوفه را از ملک خود خارج کرده است؛ بلکه موقوفه در تمام اقسام وقف، «ملک اعتباری خداوند» می‌شود. دلیل این مطلب، مبتنی بر امور ذیل است:

نخست، اثبات مالکیت اعتباری خداوند بر برخی از منابع و دارایی‌ها؛

دوم، اصطلاح‌شناسی صحیح واژه «صدقه» در روایات و به ویژه کاربرد این واژه در بیان مفهوم وقف؛

سوم، روایاتی که به صراحت، وقف را از آن خداوند می‌دانند.

دو نکته نخست، پیشتر گذشت. اما نمونه روایات یادشده، روایت پیش‌گفته از جمیل است:

«عَنْ جَمِيلٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الرَّجُلُ يَصَدَّقُ عَلَىٰ وُلْدِهِ بِصَدَقَةٍ وَهُمْ صِغَارٌ

أَلَمْ أَنْ يَرْجِعْ فِيهَا؟ قَالَ: لَا، الصَّدَقَةُ لِلَّهِ ﷻ» (کلینی، ۱۳۶۷: ۳۱/۷)؛ جمیل گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: مردی برای فرزندانش صدقه‌ای [وقفی] قرار داد، در حالی که آنان صغیرند. آیا حق رجوع به آن را دارد؟ فرمود: خیر، صدقه از آن خداوند تعالی است.

روایت به لحاظ سندی صحیح است و از نظر دلالتی، صدقه در اینجا آن‌سان که بسیاری از فقیهان برداشت کرده‌اند، ظهور در وقف دارد (برای نمونه ر.ک: علامه حلی، ۱۴۱۲: ۳۰۲-۳۰۱/۶؛ همو، ۱۴۱۵: ۴۴۸/۲؛ فخرالمحققین حلی، ۱۳۸۷: ۳۸۴/۲؛ ابن فهد حلی، ۱۴۰۷: ۶۴/۳). در روایات متعدد دیگری نیز از وقف به صدقه تعبیر شده است؛ از جمله روایاتی که امام علیه السلام عموم آب‌های مکه و اطراف آن را صدقه می‌داند (ر.ک: کلینی، ۱۳۶۷: ۱۹۵/۱۰-۱۹۶).

بر این اساس، صدقه به معنای عام خود که وقف را نیز شامل می‌شود، از آن خداوند است. درباره سایر مصادیق صدقه همچون زکات و انفاق مستحب، پس از خروج از ملک مالک و ورود به مالکیت اعتباری خداوند، به مالکیت فقرا و مانند آن منتقل می‌شود و فقیر مالک آن می‌گردد و این از مسلمات فقهی است (ر.ک: همدانی، بی‌تا: ۹۷/۳). تسالم فقهی این مسئله در وهله نخست، محصول ظواهری از آیات است؛ برای نمونه، آیه ۶۰ سوره توبه به عنوان مستند اصلی بیان‌کننده «مصارف زکات فقهی»، ۸ مورد را برای هزینه کرد «صدقات» بیان کرده که در چهار مورد نخست آن، با «لام» -مصرح یا به عطف- آمده است: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ»^۱. مقصود از «صدقات» در اینجا نیز به تصریح روایات (کلینی، ۱۳۶۷: ۴۹۷/۳)، مفسران (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳۹۰/۹) و فقیهان (مفید، ۱۴۱۰: ۲۵۳؛ انصاری، ۱۴۱۵: ۳۵۰)، زکات مال (مصطلح فقهی) است. بنابراین اگر «لام» به مفهوم مالکیت باشد، مدعا را ثابت می‌کند و اگر به معنای «اختصاص» باشد نیز طبعاً پس از پرداخت به فقیر و دیگر موارد، برای آنان مالکیت ایجاد می‌کند (ر.ک: همدانی، بی‌تا: ۹۷/۳). شبیه این استدلال را در آیه «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْضِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (بقره/۲۷۳) نیز برای مجموعه انفاق‌ها و صدقات -با توجه به آیات پیش از آن- می‌توان مطرح کرد.

۱. «صدقات فقط ویژه نیازمندان و تهیدستان [زمینگیر] است و کارگزاران [جمع و پخش آن] و آنان که باید دل‌هایشان [برای تمایل به اسلام] به دست آورده شود».

ولی در وقف، دلیلی بر چنین انتقالی وجود ندارد و در موقوفات عامه، قطعاً منتفی است. در وقف خاص نیز چنان که گذشت، مصداق مطرح در روایت یادشده از جمیل، ظهور یا صراحت در تعلق آن به خداوند دارد. بنابراین مالکیت الهی بر وقف، هر دو نوع وقف خاص و عام را شامل می‌شود؛ زیرا اگرچه مصداق مطرح در روایت جمیل، وقف خاص است، ولی ذیل روایت، حکم عامی را بیان می‌دارد. آیاتی همچون: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ﴾^۱ (جن/۱۸) نیز تأییدی بر مالکیت خداوند نسبت به موقوفاتی عام همچون مساجد است؛ چه، هرچند حرف «لام» در «الله» نص در مالکیت نیست و محتمل است برای «اختصاص» باشد، لیک ظهور و دست کم احتمال مفهوم مالکیت را دارد، چنان که برخی از مفسران نیز بر مالکیت الهی بر مساجد تصریح کرده‌اند (قرطبی، ۱۴۰۵: ۱۹/۲۱).

۲-۴. عبادیت وقف

بسیاری از فقیهان، وقف را بر خلاف صدقه مندوبه، مشروط به قصد قربت نمی‌دانند (ر.ک: نجفی، ۱۳۶۵: ۲۸/۷-۸) و روایات دلالت‌کننده بر لزوم قصد قربت در «صدقه» را حمل بر صدقه مندوبه می‌کنند (ر.ک: بحرانی، بی‌تا: ۲۶۴/۲۲؛ طباطبایی حائری، ۱۴۱۲: ۲۴۵/۹). این در حالی است که نه تنها هیچ شاهدی بر این توجیه ارائه نشده است، که شواهد موجود در روایات مورد استناد -از جمله، صدقه بر فرزندان نشان می‌دهد که مراد از صدقه در اینجا، وقف است. از روایات دیگری نیز به روشنی برمی‌آید که «صدقه» به معنای عام خود (شامل وقف)، مشروط به قصد قربت است:

«قال أبو عبد الله عليه السلام: لَا صَدَقَةٌ وَلَا عَتَقٌ إِلَّا مَا أُرِيدَ بِهِ وَجْهُ اللَّهِ عز وجل» (کلینی، ۱۳۶۷: ۳۰/۷؛ طوسی، ۱۳۶۵: ۱۳۹/۹)؛ هیچ صدقه و آزاد کردن [برده‌ای] نیست، مگر آنچه که رضای خدا از آن اراده شود.

از این رو، دیدگاه فقیهانی که وقف را به سان انواع دیگر صدقه، مشروط به قصد قربت می‌دانند (طوسی، بی‌تا: ۵۹۶؛ ابن بزّاج طرابلسی، ۱۴۰۶: ۸۷/۲؛ ابن حمزه طوسی، ۱۴۰۸: ۳۶۹؛ ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰: ۱۵۹/۳؛ علامه حلی، ۱۴۲۰: ۲۹۵/۳)، استوارتر است و بدون قصد

۱. «و مساجد از آن خداوند است».

قربت، وقف باطل می‌باشد (علامه حلی، ۱۴۲۰: ۲۹۶/۳).

از آنجا که وقف، از آن خداوند و مشروط به قصد قربت است، رجوع به آن جایز نیست. در حقیقت، هر گونه پرداختی که صحت آن مشروط به قصد قربت باشد، برگشت‌ناپذیر بوده، فرد حق ندارد آن را باز پس گیرد. مواردی همچون: زکات، صدقه مندوبه و وقف، از آن جمله‌اند. اموری همچون هبه که قصد قربت در آن‌ها شرط نیست، نیز هر گاه به قصد قربت انجام شوند، قابل رجوع نیستند؛ چنان که فقیهان بدان تصریح کرده‌اند (ر.ک: عاملی جزینی، ۱۴۱۲: ۲۸۷/۲؛ عاملی جبعی، ۱۴۱۰: ۱۹۳/۳؛ موسوی خمینی، ۱۳۶۳: ۵۸/۲)؛ چرا که عطاکننده در این موارد، عوض آن یعنی پاداش الهی را دریافت کرده است (محقق حلی، ۱۴۰۹: ۴۵۴/۲؛ عاملی جبعی، ۱۴۱۰: ۱۹۱/۳).

روایات متعدد دیگری نیز بر این مطلب دلالت دارند، از جمله:

«عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ كَانَتْ لَهُ جَارِيَةٌ فَأَذَتْهُ امْرَأَتُهُ فِيهَا، فَقَالَ: هِيَ عَلَيْكَ صَدَقَةٌ. فَقَالَ: إِنْ كَانَ قَالَ ذَلِكَ اللَّهُ عَلَيْكَ فَلَيْمُضَاهَا وَإِنْ كَانَ لَمْ يَقُلْ فَلَهُ أَنْ يَرْجِعَ إِنْ شَاءَ فِيهَا» (کلینی، ۱۳۶۷: ۳۲/۷؛ طوسی، ۱۳۶۵: ۱۵۱/۹)؛ از امام باقر یا امام صادق عَلَيْهِمَا السَّلَامُ درباره مردی پرسیده شد که کنیزی داشت و همسرش به خاطر کنیز، او را اذیت می‌کرد، از این رو به همسرش گفت: این کنیز وقف تو باشد. امام فرمود: اگر برای رضای خدا آن را گفته است، باید بدان پاینده باشد و در غیر این صورت، می‌تواند بدان رجوع کند.

این روایت به روشنی نشان می‌دهد که قصد قربت، عامل تعیین‌کننده در عدم جواز بازگشت به پرداخت‌های مالی است. نقطه مقابل آن نیز در روایت ذیل آمده است:

- «مَا لَمْ يُعْطِ لِلَّهِ وَفِي اللَّهِ فَإِنَّهُ يَرْجِعُ فِيهِ نَحْلَةً كَأَنْتَ أَوْ هِبَةً» (کلینی، ۱۳۶۷: ۳۰/۷)؛ آنچه برای خدا و در راه او پرداخت نشده، رجوع‌پذیر است؛ چه بخشش باشد یا هبه.

- «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ فِي الرَّجُلِ يَتَصَدَّقُ عَلَى وُلْدٍ قَدْ أَذْرَكُوا: إِذَا لَمْ يَقْبِضُوا حَتَّى يَمُوتَ فَهُوَ مِيرَاثٌ... وَقَالَ: لَا يَرْجِعُ فِي الصَّدَقَةِ إِذَا ابْتَغَى بِهَا وَجْهَ اللَّهِ عَلَيْكَ» (همان: ۳۱/۷؛ طوسی، ۱۳۶۵: ۱۳۵/۹)؛ امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره مردی که برای فرزندان بالغ خود وقفی کرده بود، فرمود: اگر آن را تا زمان فوت پدر قبض نکرده‌اند، ارث به شمار می‌رود... و فرمود: اگر برای رضای خداوند عَلَيْكَ وقف کرده باشد، قابل رجوع نیست.

بسیاری از فقیهان، «صدقه» در این روایت را به معنای وقف دانسته و برای اشتراط

«قبض» در وقف بدان استناد کرده‌اند (بحرانی، بی‌تا: ۲۶۵/۲۲؛ طباطبایی، ۱۴۱۹: ۲۷۹/۹؛ نجفی، ۱۳۶۵: ۶۳/۲۸-۶۴)؛ در حالی که این روایت، بر مسئله برگشت‌ناپذیری وقف به سبب اشتراط قصد قربت در آن نیز دلالت دارد. روایات یادشده در این بخش، همگی صحیح‌اند.

مبتنی بر عبادیت وقف، موقوف‌علیه و نیز کاری که وقف برای آن انجام می‌شود، باید صلاحیت و امکان قصد قربت را داشته باشد، همچون مراکز عبادت و امور عام‌المنفعه. در مقابل، وقف بر کفار یا خصوص مراکز عبادت آنان جایز نیست؛ زیرا نمی‌توان با این کار قصد قربت کرد. در عین حال، فرد مسلمان می‌تواند مالی را بر پدر و مادر و خویشاوندان کافر خود وقف کند؛ زیرا صلہ رحم به طور مطلق مطلوبیت دارد و از این رو، قصد قربت امکان‌پذیر می‌باشد (ر.ک: طوسی، بی‌تا: ۵۹۷؛ ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰: ۱۵۹/۳-۱۶۰).

۳-۴. وقف؛ عقد لازم یا ایقاع؟

ممکن است گفته شود برگشت‌ناپذیری در وقف به دلیل «عقد لازم» بودن آن است؛ خواه تعبدی و نیازمند قصد قربت باشد یا توصلی. از دیدگاه مشهور، وقف عقدی لازم است (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰: ۱۵۹/۳؛ عاملی جبعی، ۱۴۱۰: ۱۶۸/۳) و حتی بر عقد بودن آن، ادعای اجماع شده است (طباطبایی حائری، ۱۴۱۲: ۲۷۵/۹؛ نجفی، ۱۳۶۵: ۵/۲۸) و همین می‌تواند برگشت‌ناپذیری آن را ثابت نماید.

از طرفی، اگر وقف، نوعی «عقد» باشد، با ایجاب و قبول لازم‌الاجرا می‌شود. در نتیجه، نباید صحت آن مشروط به قصد قربت باشد! چنان که برخی فقیهان، همین نکته را به عنوان دلیل بر عدم اشتراط قصد قربت ذکر کرده‌اند (طباطبایی حائری، ۱۴۱۲: ۲۷۷/۹).

این دیدگاه ناستوار می‌نماید؛ چه، دلایل محکمی از روایات بر اشتراط قصد قربت وجود دارد که پیشتر گذشت، ولی هیچ گونه دلیل روایی بر «عقد» بودن وقف وجود ندارد. بلکه روایات منعکس‌کننده وقف‌نامه‌های معصومان علیهم‌السلام، دلالت روشنی بر عقد نبودن آن دارد؛ چه، وجود طرفین «ایجاب» و «قبول»، لازمه هر عقدی است، در حالی که وقف‌نامه‌های نقل شده از معصومان علیهم‌السلام خالی از هر گونه «قبول» می‌باشد (ر.ک: حز عاملی، بی‌تا: ۳۱۱/۱۳-۳۱۵).

بنابراین نمی‌توان برای اثبات عدم اشتراط قصد قربت در وقف، به عقد بودن آن استدلال کرد!

از سوی دیگر، بیشتر فقیهان در بحث وقف و به هنگام ذکر صیغه آن، به ذکر «ایجاب» اکتفا کرده و اشاره‌ای به «قبول» نکرده‌اند! (ر.ک: محقق حلی، ۱۴۰۹: ۴۴۲/۲؛ طباطبایی حائری، ۱۴۱۲: ۲۷۵/۹) و شماری نیز تصریح کرده‌اند که در وقف بر جهات عامه، قبول لازم نیست (ر.ک: نجفی، ۱۳۶۵: ۶/۲۸). برخی برای عدم اشتراط قبول چنین استدلال کرده‌اند که اصل، عدم اشتراط است و از طرفی، وقف فکّ ملک می‌باشد که در آن -به سان عتق- صرف ایجاب کافی است (عاملی جبعی، ۱۴۱۰: ۱۶۵/۳؛ طباطبایی حائری، ۱۴۱۲: ۲۷۵/۹).

این اختلاف نظر در اشتراط یا عدم اشتراط قبول، در کنار اشاره نکردن به «قبول» به عنوان رکن دوم در هر عقد، ادعای «عقد» بودن وقف را متزلزل می‌سازد؛ چنان که ناهمگونی بین «نوع مالکیت» در وقف با «ادعای عقد بودن» آن نیز مدعا را دشوارتر می‌کند؛ چه، اگر به سان بسیاری از فقیهان، وقف را -حتی در برخی مواردش- از نوع «فکّ ملک» بدانیم، چطور می‌توان در عین حال آن را «عقد» دانست؟ به دیگر سخن، اگر واقف به هنگام وقف، صرفاً عین موقوفه را از مالکیت خود خارج می‌سازد، با «چه کسی» قرارداد دوطرفه می‌بندد تا نام آن را «عقد» بنامیم؟! در انبوه املاک و وسایلی که برای مسجد یا برای مشاهده مشرفه یا امور عام‌المنفعه همچون بیمارستان و مدرسه و دانشگاه و ورزشگاه وقف می‌شود، «قبول» کننده واقعاً چه کسی است چنانچه وقف را نوعی عقد بدانیم؟! این اشکال، برخی از فقیهان را بر آن داشته است که «حاکم» را در این گونه موارد، «قبول» کننده بدانند! (نجفی، ۱۳۶۵: ۶/۲۸). روشن است که این ادعا نیز فاقد دلیل و حتی خلاف سیره عملی مسلمانان است!

واقعیت آن است که وقف، نوعی «ایقاع» است و مشروط به قصد قربت؛ واقف برای رضای خدا، با خواندن صیغه وقف، عین موقوفه را از ملکیت خود خارج ساخته و آن را «صدقه» -به مفهوم عام خود- قرار می‌دهد. اثر آن نیز سلب مالکیت واقف و انتقال آن به مالکیت اعتباری خداوند است. از طرفی، با توجه به اینکه «ایقاع» نیز به دو نوع «لازم» و «جایز» تقسیم می‌شود، وقفّ گونه‌ای از «ایقاع لازم» است و قابل رجوع و برگشت نمی‌باشد. دلیل «لازم» بودن آن نیز اشتراط قصد قربت در آن است که تفصیل آن گذشت.

و اما «اجماع» ادعاشده در مورد «عقد» بودن وقف نیز نمی‌تواند دلیل استواری بر مدعا باشد؛ چه، این ادعا از حد «اجماع منقول به خبر واحد» فراتر نمی‌رود و چنین اجماعی حجیت ندارد (ر.ک: انصاری، ۱۴۱۹: ۱۷۹/۱-۱۸۰). از سوی دیگر، اصولاً بسیاری از فقیهان سده‌های نخست، اشاره‌ای به «عقد» بودن آن نکرده‌اند (ر.ک: صدوق، ۱۴۱۸: ۳۲۳؛ مفید، ۱۴۱۰: ۶۵۲؛ طوسی، بی‌تا: ۲۸۶/۳؛ همو، بی‌تا: ۵۹۵؛ ابن بزّاج طرابلسی، ۱۴۰۶: ۸۶/۲؛ ابن حمزه طوسی، ۱۴۰۸: ۳۶۹). در حقیقت، وقف در سیر تاریخی فقه شیعه، از «صدقه مشروط به قصد قربت» نزد عموم قدما، به «عقد غیر مشروط به قصد قربت» نزد بسیاری از متأخران تبدیل شده است! بدیهی است که اثبات اجماع بر مطلبی که قدما حتی اشاره‌ای بدان نکرده‌اند، شدنی نیست؛ به ویژه آنکه وقف‌نامه‌های معصومان علیهم‌السلام نیز همسو با دیدگاه قدماست و نه متأخران؛ برای نمونه:

«تَصَدَّقَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ بِصَدَقَتِهِ هَذِهِ وَهُوَ صَاحِبُهَا، صَدَقَةٌ... لَا رَجْعَةَ فِيهَا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ...» (حر عاملی، بی‌تا: ۳۱۵/۱۳)؛ موسی بن جعفر در حال صحت و سلامتی، این وقف را انجام داد، وقفی... که بازگشتی در آن نیست و برای رضای خداست.

در تمامی این روایات، هیچ شاهدی بر «عقد» بودن وقف وجود ندارد و از هر گونه لفظی که بیانگر «ایجاب و قبول» توأمان باشد یا «ایجاب لفظی» و «قبول عملی» را نشان دهد، تهی است.

۴-۴. رابطه نوع مالکیت با عبادیت در وقف

مبتنی بر ظواهر روایات، می‌توان چنین برداشت کرد که وقف، از آنجا که از مالکیت واقف خارج شده و به مالکیت اعتباری خداوند داخل می‌شود، طبعاً نیازمند قصد قربت است و چون باید به قصد قربت باشد، قابل برگشت نیست. به دیگر سخن، برای آنکه عین موقوفه، به مالکیت اعتباری خداوند درآید، «برای خدا وقف کردن» و قصد قربت ضرورت می‌یابد و هر آنچه برای رضای خدا پرداخت شود، قابل رجوع نیست؛ به ویژه در مورد وقف که عین موقوفه هم به مالکیت اعتباری الهی درمی‌آید. روایت ذیل می‌تواند مؤید این برداشت باشد:

«عن موسی بن بکر عن الحكم قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إنَّ والدي تصدَّقَ عليَّ بدار

ثُمَّ بَدَا لَهُ أَنْ يَرْجِعَ فِيهَا، وَإِنْ قُضَاتْنَا يَقْضُونَ لِي بِهَا. فَقَالَ: نِعْمَ مَا قُضَّتْ بِهِ قُضَاتُكُمْ وَلَيْسَ مَا صَنَعَ وَالذُّكَّ، إِنَّمَا الصَّدَقَةُ لِلَّهِ ﷻ، فَمَا جُعِلَ لِلَّهِ فَلَا رَجْعَةَ فِيهِ لَهُ، وَإِنْ أَنْتَ خَاصَمْتَهُ فَلَا تَرْفَعْ عَلَيْهِ صَوْتَكَ...» (صدوق، ۱۴۰۴: ۲۴۸/۴) حکم گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: پدرم خانه‌ای برای من وقف کرد، سپس منصرف شد و خواست بدان رجوع کند. قضات ما نیز به نفع من حکم دادند. امام فرمود: قضات شما خوب قضاوتی کرده‌اند و قدرت کار بدی انجام داده است؛ چرا که وقف برای خداست و آنچه برای خدا باشد، قابل رجوع نیست، ولی اگر با او بحث کردی، صدایت را بلند نکن....

ذیل روایت، مشتمل بر صغری و کبرای کلی است؛ عبارت «إِنَّمَا الصَّدَقَةُ لِلَّهِ ﷻ» بیانگر صغری و مصداق محل بحث یعنی «وقف» می‌باشد. سیاق روایت و متعلق صدقه یعنی «خانه» در کنار روایات مشابه، به روشنی نشان می‌دهد که مقصود از «صدقه»، وقف است. و وقف را از آن خداوند می‌داند. عبارت «فَمَا جُعِلَ لِلَّهِ فَلَا رَجْعَةَ فِيهِ لَهُ» نیز کبرای کلی است.

نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه گذشت و مبتنی بر روایات و تحلیل صحیح آن‌ها، نتایج ذیل به دست می‌آید:

۱. وقف «عقد» نیست، بلکه نوعی «ایقاع» است. در نتیجه، نیازی به «قبول» از سوی موقوف‌علیهم ندارد و طبعاً در موقوفات عامه، نیازمند «قبول» از سوی حاکم نیست.
۲. وقف نوعی عبادت است و بدون قصد قربت باطل می‌باشد. به همین دلیل نیز برگشت‌ناپذیر بوده و گونه‌ای از «ایقاع لازم» به شمار می‌رود؛ چه، به طور کلی هر «صدقه» و «عطیه»‌ای که برای خدا و به قصد رضای او پرداخت شود، برگشت‌ناپذیر است.
۳. عین موقوفه، نه ملک واقف و موقوف‌علیه است و نه فک ملک، بلکه پس از خروج از مالکیت واقف، به مالکیت اعتباری خداوند درمی‌آید. این نوع مالکیت، تمام انواع وقف، اعم از وقف عام و وقف خاص را شامل می‌شود.
۴. به سبب عبادیت وقف، موقوف‌علیه و نیز کاری که وقف برای آن انجام می‌شود، باید صلاحیت و امکان قصد قربت را داشته باشد.

کتاب‌شناسی

۱. ابن ابی جمهور احسائی، محمد بن زین‌الدین علی بن ابراهیم، *عوالی اللئالی العزیزة فی الاحادیث الدینیة*، مقدمه سیدشهاب‌الدین مرعشی نجفی، تحقیق مجتبی عراقی، قم، مطبعة سیدالشهداء ع، ۱۴۰۳ ق.
۲. ابن ادریس حلّی، محمد بن منصور بن احمد، *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، چاپ دوم، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۰ ق.
۳. ابن بزّاج طرابلسی، قاضی عبدالعزیز بن نحیر، *المهذب*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۶ ق.
۴. ابن حمزه طوسی، محمد بن علی، *الوسيلة الی نیل الفضیلة*، تصحیح محمد حسون، قم، کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ ق.
۵. ابن حنبل، ابوعبدالله احمد بن محمد، *مسند احمد*، بیروت، دار صادر، بی‌تا.
۶. ابن فهد حلّی، جمال‌الدین احمد بن محمد اسدی، *المهذب البارع فی شرح المختصر النافع*، تحقیق مجتبی عراقی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ ق.
۷. ابن قدامة المقدسی، موفق‌الدین عبدالله بن احمد بن محمد، *المغنی*، بیروت، دار الکتب العربی، بی‌تا.
۸. ابن منظور افریقی مصری، ابوالفضل جمال‌الدین محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۰ ق.
۹. اردبیلی، احمد بن محمد، *مجمع الفائدة والبرهان فی شرح ارشاد الازهان الی احکام الایمان*، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ ق.
۱۰. انصاری، مرتضی بن محمد امین، *فرائد الاصول*، قم، مجمع فکر الاسلامی، ۱۴۱۹ ق.
۱۱. همو، *کتاب الزکاة*، المؤتمر العالمی بمناسبة ذکری المئوية الثانية لمیلاد الشیخ الانصاری، قم، ۱۴۱۵ ق.
۱۲. ایروانی، جواد، *زکات باطنی*، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۹۴ ش.
۱۳. بحرانی، یوسف بن احمد بن ابراهیم، *الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة*، تحقیق محمدتقی ایروانی، قم، جامعه مدرسین، بی‌تا.
۱۴. جصاص، ابوبکر احمد بن علی رازی، *احکام القرآن*، تحقیق محمدصادق قمحاوی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ ق.
۱۵. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، *حقوق اموال*، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۷۰ ش.
۱۶. حرّ عاملی، محمد بن حسن، *تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة*، تحقیق عبدالرحیم ربانی شیرازی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
۱۷. حسینی سیستانی، سیدعلی، *منهاج الصالحین*، قم، مکتب آیه‌الله العظمی السید سیستانی، ۱۴۱۴ ق.
۱۸. حلّی، یحیی بن سعید، *نزهة الناظر فی الجمع بین الاشباه والنظائر*، تحقیق سیداحمد حسینی و نورالدین واعظی، نجف، الآداب، ۱۳۸۶ ق.
۱۹. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد، *مفردات الفاظ القرآن*، قم، نشر کتاب، ۱۴۰۴ ق.
۲۰. رشید رضا، محمد، *تفسیر القرآن حکیم الشهیر بتفسیر المنار*، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۱۴ ق.
۲۱. زبیدی، سیدمحمد مرتضی بن محمد حسینی واسطی، *شرح القاموس المسمی تاج العروس من جواهر القاموس*، تحقیق مصطفی حجازی، بیروت، دار الهدایه، ۱۴۰۹ ق.
۲۲. سبزواری، محمدباقر، *ذخیره المعاد فی شرح الارشاد*، قم، مؤسسه آل‌البتی ع، بی‌تا.
۲۳. صدر، سیدمحمدباقر، *اقتصادنا*، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۲ ش.
۲۴. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، *الهدایه*، قم، مؤسسه الامام الهادی ع، ۱۴۱۸ ق.

٢٥. همو، من لا يحضره الفقيه، تحقيق على أكبر غفاري، چاپ دوم، قم، جامعه مدرسين، ١٤٠٤ ق.
٢٦. طباطبائي، سيد محمد حسين، الميزان في تفسير القرآن، بيروت، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، ١٤١٧ ق.
٢٧. طباطبائي حائري، سيد علي بن محمد علي، رياض المسائل في بيان الاحكام بالادلة، قم، دفتر انتشارات اسلامي، ١٤٢٢ ق.
٢٨. طباطبائي يزدي، سيد محمد كاظم بن عبد العظيم، العروة الوثقى، چاپ دوم، بيروت، اعلمي، ١٤٠٩ ق.
٢٩. طبري، ابو جعفر محمد بن جرير، جامع البيان في تفسير القرآن، بيروت، دار المعرفة، ١٤١٢ ق.
٣٠. طريحي، فخر الدين بن محمد، مجمع البحرين، تحقيق سيد احمد حسيني، چاپ دوم، بي جا، مكتب نشر الثقافة الاسلاميه، ١٤٠٨ ق.
٣١. طوسي، ابو جعفر محمد بن حسن، التبيان في تفسير القرآن، تحقيق احمد قصير عاملي، بيروت، دار احياء التراث العربي، بي تا.
٣٢. همو، الخلاف، قم، دفتر انتشارات اسلامي، ١٤١٧ ق.
٣٣. همو، المسوط في فقه الاماميه، تحقيق محمد باقر بهبودي، بي جا، المكتبة المرتضويه، بي تا.
٣٤. همو، النهاية في مجرد الفقه والفتاوى، بيروت، دار الاندلس، بي تا.
٣٥. همو، تهذيب الاحكام، چاپ چهارم، تهران، دار الكتب الاسلاميه، ١٣٦٥ ش.
٣٦. عاملي جبعي (شهيد ثاني)، زين الدين بن علي، الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقيه، قم، كتاب فروشي داورى، ١٤١٠ ق.
٣٧. همو، مسالك الافهام الى تنقيح شرائع الاسلام، قم، مؤسسة المعارف الاسلاميه، ١٤١٣ ق.
٣٨. عاملي جزيني (شهيد اول)، محمد بن جمال الدين مكى، الدروس الشرعية في فقه الاماميه، قم، دفتر انتشارات اسلامي، ١٤١٢ ق.
٣٩. عراقى، ضياء الدين، نهاية الافكار، قم، دفتر انتشارات اسلامي، ١٤٠٥ ق.
٤٠. عسكري، ابوهلال حسن بن عبدالله بن سهل، الفروق اللغويه، قم، جامعه مدرسين، ١٤١٢ ق.
٤١. علامه حلى، جمال الدين حسن بن يوسف بن مطهر اسدى، تحرير الاحكام الشرعية على مذهب الاماميه، تحقيق ابراهيم بهادري، قم، مؤسسة الامام الصادق عليه السلام، ١٤٢٠ ق.
٤٢. همو، تذكرة الفقهاء، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام لاحياء التراث، ١٤١٥ ق.
٤٣. همو، قواعد الاحكام في معرفة الحلال والحرام، قم، دفتر انتشارات اسلامي، ١٤١٢ ق.
٤٤. همو، مختلف الشيعة في احكام الشريعة، قم، دفتر انتشارات اسلامي، ١٤١٢ ق.
٤٥. غروي نائيني، محمد حسين، آقاضياء الدين عراقى، و على كزازى، الرسائل الفقيهيه، تقرير ميرزا ابوالفضل نجم آبادى، قم، مؤسسه معارف اسلامي امام رضا عليه السلام، ١٤٢١ ق.
٤٦. غروي نائيني، محمد حسين، فوائد الاصول، تقرير محمد علي كاظمي خراساني، تحقيق و تعليق آقاضياء الدين عراقى، قم، دفتر انتشارات اسلامي، ١٤٠٩ ق.
٤٧. فاضل آبي، زين الدين حسن بن ابى طالب يوسفى، كشف الرموز في شرح المختصر النافع، قم، جامعه مدرسين، ١٤١٠ ق.
٤٨. فخر الدين رازى، ابو عبدالله محمد بن عمر تميمي بكرى شافعى، التفسير الكبير (مفاتيح الغيب)، بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٤٢٠ ق.
٤٩. فخر المحققين حلى، ابوطالب محمد بن حسن بن يوسف، ايضاح الفوائد في شرح مشكلات القواعد، قم، العلميه، ١٣٨٧ ق.

۵۰. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، تحقیق مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸ ق.
۵۱. فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، الوافی، اصفهان، مكتبة الامام امير المؤمنين عليه السلام، ۱۴۰۹ ق.
۵۲. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحكام القرآن، بیروت، مؤسسة التاريخ العربي، ۱۴۰۵ ق.
۵۳. کاشانی حنفی، علاء الدین ابوبکر بن مسعود، بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، پاکستان، المكتبة الحیبیة، ۱۴۰۹ ق.
۵۴. کرکی عاملی (محقق ثانی)، علی بن حسین، جامع المقاصد فی شرح القواعد، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام لاحیاء التراث، ۱۴۰۸ ق.
۵۵. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، الکافی، تصحیح علی اکبر غفاری، چاپ سوم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷ ش.
۵۶. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار عليه السلام، چاپ سوم، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ ق.
۵۷. محقق حلّی، ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن حسن، المختصر النافع فی فقه الامامیه، چاپ سوم، تهران، مؤسسة البعثه، ۱۴۱۰ ق.
۵۸. همو، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام، تحقیق سید صادق شیرازی، چاپ دوم، تهران، استقلال، ۱۴۰۹ ق.
۵۹. مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی، المقنعه، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۰ ق.
۶۰. مکارم شیرازی، ناصر، القواعد الفقهیه، چاپ سوم، قم، مدرسه امام امیرالمؤمنین عليه السلام، ۱۴۱۱ ق.
۶۱. موسوی خمینی، سید روح الله، البیع، قم، مطبعة مهر، بی تا.
۶۲. همو، المكاسب المحرمه، قم، اسماعیلیان، ۱۳۶۸ ش.
۶۳. همو، تحریر الوسیله، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳ ش.
۶۴. موسوی عاملی، سید محمد بن علی، مدارک الاحکام فی شرح شرائع الاسلام، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام لاحیاء التراث، ۱۴۱۰ ق.
۶۵. میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن، جامع الشتات فی اجوبة السؤالات، تحقیق مرتضی رضوی، تهران، کیهان، ۱۴۱۳ ق.
۶۶. نجفی، محمد حسن بن باقر، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، تحقیق عباس قوجانی، چاپ دوم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش.
۶۷. نسائی، ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب، سنن النسائی، بیروت، دار الفکر، ۱۳۴۸ ق.
۶۸. همدانی، آقارضا، مصباح الفقیه، طبعه حجریه، بی تا.